

فالی از دیوان حافظ

عصر روز پنجشنبه سیام آبان ماه ، انجمن ادبی حافظ تهران جشنی بعنوان « روز شعر » بر پا کرد که شعرا و گویندگان در آن شرکت جستند . درین مجلس استاد معظم علی اصغر حکمت بعنوان « فالی از حافظ » سخنرانی کردند که بسیار مورد توجه و تحسین واقع شد .

چون بعضی از اساتید که امتثال اوامر ایشان بر این بنده واجب است ، مرا فرمودند که در این مجمع دانشمندان و گویندگان عظام بمناسبت « روز شعر » غزلی خوانده و سخنانی عرضه سازم؛ مناسب چنان دانستم که با احترام این انجمن گرامی که بنام نامی خواجه حافظ شیرازی مزین است، از دیوان لسان الغیب بتفأل غزلی بخوانم و اگر مطلبی بنظر رسد در حاشیه آن بمرض برسانم، پس آنگاه برسم فال که در نزد ارادت کیشان خواجه شیراز سنتی قدیم است ، فاتحه‌ای خوانده و باخلاص دمیده دیوان را بر کشودم ، این غزل برآمد که اینک قراءت میشود :

گل در بر و می در کف و معشوق بکامست	سلطان جهانم بچنین روز غلامست
کو شمع میارید در این جمع که امشب	در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست
در مجلس ما عطر میامیز که ما را	هر لحظه ز کیسوی تو خوشبوی مشامست
از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر	زان رو که مرا از لب شیرین تو کامست
گوشم همه بر قبولی و نغمه چنگست	چشم همه بر لعل لب و گردش جامست
در مذهب ما باده حلالست ، ولیکن	بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست
تا کنج غمت در دل ویرانه مقیمست	همواره مرا کنج خرابات مقامست
از تنگ چه گویی که مرا نام ز تنگست	وز نام چه پرسی که مرا تنگ ز نامست
میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز	و آنکس که چوما نیست درین شهر کدامست
با محاسب عیب مگوید که او نیز	پیوسته چو ما در طلب عیش مدامست
حافظ منشین بی می و معشوق زمانی	کایام گل و یاسمن و عید صیامت

پس این غزل را بفال نیک گرفتم و مبارک و فرخنده دانستم. زیرا از این غزل لطیف سراسر شادی و نشاط تراوش میکند و از ابیات شیرین و نغز آن امید واری و خوشدلی آشکار است . دانشمندان میدانند که شعرای جهان در ابراز احساسات خود نسبت به عالم وجود غالباً به یکی از دو طریق رفته‌اند، گاهی بعضی از ایشان مانند: خیام و مسعود سعد و جمال‌الدین عبدالرزاق و خاقانی و در این اواخر وحشی بافقی در گفتار خود حکایت از غم و اندوه میکنند، ولی بعضی دیگر چون فرخی و مولوی و سعدی و در این اواخر صائب تبریزی در کلمات خود بیشتر از شادی و طرب میگویند .

جماعت اول ، بعالم بدیده « نیک بینی و امید » نظر میکنند و آنها را باصطلاح جدید « ایتی میست ها » (Optimistes) میگویند . - جماعت دوم ، بجهان هستی با نظر « بدبینی و نومیدی » می نگرند و آنها را « پسی میستها » (Pesimistes) مینامند .
 فرقه نخستین ، از مشرب وصال سیراباند ؛ و گروه دوم از شکنجه فراق در عذاب . - اما خواجه حافظ ، استاد بزرگما ، از هر دو مقوله سخن رانده است . گاهی سخن از شادمانی و نیک بینی گفته و بس خوشی خنده طرب زده و سروده است :

عیشم مدامست ، از لعل دلخواه کسارم بکامست ، الحمد لله
 ای بخت سرکش ، تنگش بپرکش که جام زرکش ، که لعل دلخواه
 وقتی دیگر ناله فراق از روح متالم برآورده و از غم و اندوه حکایت کرده چنانکه در غزلی دیگر بهمان بحر و قافیه میفرماید :

گر تیغ بارد ، در کوی آن ماه کردن نهادیم ، « الحکم لله »
 آیین تقوی ، ما نیز دانیم لیکن چه چاره ، با بخت گمراه

این دو غزل ، الحقد و نمونه بارز و دو مثال کامل از دو مکتب نیک بینی و بدبینی است که در کلمات خواجه شیراز در جنب یکدیگر واقع شده اند .

از حسن اتفاق ، یا از برکات انفاس اساتید محترم و از پرتو روحانیت دوستان اران حافظ حاضر در این جمع ، غزل شاهد تفأل ما از مقوله مکتب شادی و نیک بینی است و از خواندن آن با رقه تابناک امید و فرح در دل همگان فروزان میشود . آنجا که میفرماید : « گل در بر و می در کف و معشوق بکامست » شرح عالم وصال فرموده است و سراسر غزل را بهمین منوال سروده .

اکنون می باید کلمه ای چند بطور تکمله و توضیح در اطراف این غزل عرض شود :
 چنانکه ملاحظه می فرمایید ، این غزل یازده بیت است . وبی فایده نیست که بدانیم استادان غزلسرای فارسی در غزلیات خود غالباً ابیات معدودی را شماره معین التزام می کردند . مثلاً کمال خجندی و جامی سراسر غزلیات خود را در هفت بیت مقید ساخته ، و امیرشاهی سبزواری در پنج بیت محدود کرده و از آن تجاوز ننموده اند . حافظ ، اگرچه هیچگونه تقید و التزامی در عدد ابیات غزلهای خود برعهده نکرده ، ولی با اندک ملاحظه مشهود می شود که غالب شاه غزل های ممتاز ابن استاد بزرگ یازده بیت است . گویی روح بلند و طبع فیاض او در پرتو الهامات شعری آن قدر انبساط حاصل مینموده که با اندک اعدادی در ابیات فغانتمی ورزید و از هفت هشت بیت تجاوز کرده به یازده می رسید . غزل مورد بحث ما نیز از همان گونه است . و چنانکه ملاحظه فرمودید ، مجموعه آن ابیات یازده گانه در حد خود بمنتهای فصاحت و کمال بلاغت و دارای لطف معنی و جمال صورت است و بمنزله یازده در دانه گرانهاست که زینت جمال شاهد معنی ساخته و یازده گوهر رخشنده از دریای طبع بساحل وجود انداخته .

علاوه بر لطایف معانی که در این غزل مذاق جان را شیرین می سازد ، بعضی صنایع بدیع لفظی و معنوی نیز در آن بکار آمده که ذکر و تکرار آنها چون مشک اذفر روح افزاست . از آن جمله در بیت اول :

گل در بر و می در کف و معشوق بکامست سلطان جهانم بچنین روز غلامست
 صنعت «اعداد» و همچنین «تضاد» و «مقابله» مشهود میشود. در بیت دوم:
 گو شمع میارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست
 در دو کلمه شمع و جمع ایراد «سجع»، و همچنین در جمله «ماه رخ دوست تمامست» در ضمن
 «استعاره» صنعت «ایهام التناسب» لطیفی ملاحظه می شود که دو معنی را افاده میکند: یکی
 تمامیت جمال معشوق، و دیگر ماه تمام که اشاره به «لیله البدر» است. و در بیت پنجم:
 گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگست چشم همه بر لعل لب و گردش جامست
 صنعت «ترصیع» بکار رفته که هر کلمه در هر مصراع در آهنگ و صوت برابر با کلمه ای است
 در مصراع دیگر، و درست شبیه گوهرهای کرانهایی مزدوج است که دست زرگر ماهر آنها را
 در دو طرف عقد جوهر بقرینه نشانده. در بیت ششم:
 در مذهب ما باده حلالست، ولیکن بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست
 صنعت «تضاد و مقابله» و «نفی و اثبات» بکار آمده است.

در سه بیت، دوم و سوم و چهارم، سه «استعاره تخیلی» بمنتهای کمال بکار رفته است. در
 یکی از ماه روی دوست و در دیگری از عطر کیسوی او، و در بیت آخر از قند لب او سخن رانده
 و در هر سه بیت، لطف «استعاره» را با صنعت «مبالغه» و «اغراق» آمیخته است و میگوید:
 گو شمع میارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست
 در مجلس ما عطر میامیز که ما را هر لحظه ز کیسوی تو خوشبوی مشامست
 از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر زان رو که مرا از لب شیرین تو کامست
 در بیت هفتم، صنعت «جناس خطی» (کنج و کنج) و همچنین «ایهام التناسب» (ویرانه
 و خرابات) و نیز صنعت «اشتقاق» (مقیم و مقام) در کمال لطافت بکار رفته و گفته است:
 تا کنج غمت در دل ویرانه مقیمست همواره مرا کنج خرابات مقامست
 در بیت هشتم، علاوه بر صنعت «تضاد»، صنعت «قلب» نیز مشاهده می شود؛ آنجا که می فرماید:
 از تنگ چه گویی؟ که مرا نام ز تنگست وز نام چه پرسی؟ که مرا تنگ ز نامست
 در بیت نهم، صنعت «تسبیح الصفات» را که عبارتست از ذکر صفاتی چند برای موصوفی
 معین بکار بسته و خود را بآن اوصاف ستوده و فرموده:

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز و آنکس که چوما نیست در این شهر کدامست
 در دو بیت آخر غزل، استاد، تکلف بایراد صنعتی نفرموده است، ولی سهولت و اندنجام آن
 دو بیت در منتهای کمالست:

با محتشم عیب مگو بید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدامست
 حافظ منشین بی می و معشوق زمانی کایام گل و یاسمن و عید صیامت

* * *

این بنده، در هنگام مطالعه این غزل در سدد بر آدمم کوشش کنم بلکه تاریخ انشاء آنرا
 بدست آورم. پس از روح پرفروش خواجه استمداد کرده کلید آنرا در بیت آخر یافتیم و معلوم
 نمودم که این غزل غرا و منظومه شیوا روز یکشنبه اول شوال سال ۷۷۱ هجری سروده شده است.
 حل معنی از این قرار است که در بیت آخر بالصراحه میفرماید که عید صیام مطابق با ایام

گل و یاسمن است. آنانکه بفضل گل و یاسمن (یاس معروف بکبود) در شیراز مینوطراز آشنایی دارند، میدانند که ایام معدود گل سوری همیشه در دهه اول اردیبهشت است و آن منطبق میشود با دهه آخر ماه آوریل فرنگی. با مراجعه بجدولهای نجومی و تطبیق سنوات هجری با سنین میلادی، معلوم میشود که در حیات خواجه حافظ، دوبار عید صیام در دهه آخر آوریل فرنگی واقع شده است. یکی در سال ۱۳۳۷ میلادی مطابق با ۷۳۸ هجری و دیگری در ۱۳۶۹ میلادی مطابق با ۷۷۱ هجری. - چون خواجه حافظ بر حسب تحقیق محققان در یکی از سنوات ۷۱۸ یا ۷۲۰ یا ۷۲۶ متولد شده است، بنابراین در ۷۳۸ هنوز مراحل صباوت را می بیند، وقوه شاعری استاد آن قدر نضج و کمال حاصل نموده بود که چنین غزلی بتواند سرود. پس محققاً درسی و اند سال بعد، یعنی در اواخر آوریل ۱۳۶۹ میلادی بنظم این غزل پرداخته است و آن منطبق است با اول شوال ۷۷۱ یا هشتم اردیبهشت ماه بحساب تقویم شمسی ایرانی، موقعی که گلستان در منتهای خرمی و سرسبزی و بهاران در کمال زیبایی و دلارایی است. اول اردیبهشت ماه جلالی هنگامی است که برگل سرخ از نم او فتاده لثالی، و درین وقت البته در حدود پنجاه سال از عمر خواجه میگذشته و ۲۱ سال قبل از سال ۷۹۲ هـ که مسلماً سال وفات اوست از طبع فیاض وی این غزل چون آب حیات جاری گردیده است.

یکی از خصائص کلمات خواجه تأثیرات و انفعالات اوست از آیات شریفه قرآن مجید. از آنجا که خواجه شمس الدین محمد حافظ قرآن بوده در دیوان وی کمتر غزلی است که از انوار روحانی آن کلام آسمانی عکسی نپذیرفته باشد، و کسی مانند او «لطائف حکمی» را با «نکات قرآنی» جمع نکرده است. در این غزل، تفحص نمودم شاید اثری از قبسات فیض بخش قرآنی بسدست آورم. بخاطر فائز چنین رسید که در این بیت:

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگست وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نامست
می شاید که گوینده بزرگوار نظر بآیه کریمه: « یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومه لائم» داشته باشد. اگرچه انتساب خواجه را بهیچ یک از فرق تصوف بتحقیق مشخص نکرده اند و او را منتسب بفرقه وطائفه ای از طوائف صوفیه ندانسته اند، ولی جماعتی از محققان بر آنند که وی «اویسی» بوده است و بر قدم خضر میرفته؛ چنانکه گوید:

ساقیم خضراست و می آب حیات توبه از می چون کنم هیاهات!
ولی بعضی دیگر او را بفرقه «ملاطیه» منسوب میدارند و آن جماعت گروهی از صوفیه اند که برای شکستن نفس و رام ساختن طبع سرکش حیوانی و دوری از رد و قبول خلق باعمالی مبارزت میورزند که مورد انکار و ملامت عامه است و بآیه فوق استناد میجویند و در سبیل مجاهدت از طعن ملامت گویان و ننگ بدنامی اندیشه نمی نمایند و از این رو میشود که خواجه در این بیت بسلوک خود اشعار فرموده و گفته باشد:

« از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگست ... »

نکته لطیفی که در تلو این آیه شریفه در این مجمع فضلا شایسته است تمیناً گفته شود، آنست که این آیت مبارک: « یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و

يحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم . - المائدة ۵۹ - اختصاصی بفضائل اهل ایران داشته از مفاخر آن مردم است زیرا مفسران گویند که سراسر این آیت در شأن ایرانیان نازل شده از اینفرار: چون حضرت پیامبر اکرم از ارتداد اعراب نو مسلمان رنجیده خاطر شد ، بلسان وحی فرمود : « من یرتد منکم ... الخ » . پس ، از آن حضرت سؤال کردند که این قوم چه کسانیند که دارای چنین فضیلت و کمالند ؟ و بمحبت و محبوبیت حق آراسته اند ؟ و در راه خدا از زبان ملامت بداندیشان باک ندارند ؟ آنجناب دست خود را بر کتف سلمان فارسی نواخته فرمود : « هذا وذووه » یعنی : این مرد و کسان او . پس آنکه فرمود : « لو كان العلم مملقاً بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس » زهی شرافت آن قوم که این چنین مورد ستایش حق تعالی در کتاب الهی و کلمات نبوی قرار گیرند از خدای مطلق که بزاز در خور این ستایش و شایسته این فضیلت باشیم . « ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ... » .

معانی عالیّه و اخلاق فاضله که در ابیات این غزل چون لعمه نور بر جبهه خور نمایان است ، بسیار است . از آن جمله تعلیم ملکه شریفه استغناوی بی نیازی از جهان مادی و دولت وصال معشوق حقیقی است که بنیان درویشی است . خواجه در این غزل سخن از بی نیازی میگوید و با کنج قناعت در کنج خرابات اکتفا میکند . دیگر آنکه در پرده « قلندری » و « ورندی » بظاهر پرستان ریاکار عتاب کرده آنها را در نهان مرتکب همان اعمالی میدانند که بعین بر آن عیب می گیرند . حتی محتسب خود در کمال سالوس و تزویر در طلب شرب مدامست و در خلوت کارهای دیگر میکند . حقیقت درویشی بنظر حافظ فقر است و توکل و صبر است و تحمل . هر که باین صفات آراسته باشد ، سلطان جهان او را غلام و معشوق جانان او را بگامست . آنکس که بظاهر دعوی درویشی کند و بیاطن در راه تصفیه نفس و تهذیب اخلاق قدم نهد در وادی سلوک خام است و همواره از وصال محبوب نامراد و ناکام .

حکایتی بنظر رسید که می شاید برای تفریح خاطر و ترویج سمع بعض حضار محترم برسام : از شیراز در این روزها بکسی نوشته بودند که در بقعه شیخ اجل سعدی شیرازی سنگه کتیبه ای موجود بوده است که در آن برسم معمول بتاریخ بنا و بانیان آن اشاره شده بود ، بعضی کار گزاران و مأموران محلی آن کتیبه را محو کرده اند و بجای آن در اندیشه اند که نقشی دیگر بنگارند ، « بمحو الله ما يشاء و يشئت و عنده ام الكتاب » . آنکس در جواب نوشت که : چون نویسنده کتیبه نخستین در آنجا دعوی بندگی درویشان کرده و خود را کمترین بنده در گاه ایشان بشمار آورده ، گویا خداوند او را در مقام ابتلا و امتحان نهاده تا معلوم گردد که مؤمنی است صادق یا مدعی کاذب . از خداوند توفیق ادب می خواهد و باین بیت خواجه شیراز که مناسب حال است ختم مقال میکند :

بشنگ چشمی آن ترک لشگری نازم که حمله بر من مسکین يك فبا آورد

مجله یغما - چرا کتیبه بدان زیبایی را از مزار سعدی برداشته اند ؟ تنها بدین سبب که حکمت بکار گذاشته ! اگر چنین است پس باید کتیبه های غالب مدارس طهران و ولایات و دانش سراها و دانشگاه و موزه و کتابخانه را هم برداشت .